



Reflection of Villagers' Lifestyles in the Oral History of Gilan in the Transition from Tradition to Modernity (Second Pahlavi Period)

Mohammad Porhelm Bejarpasi¹, Mohammadreza Shad Manamen^{2*}, Alimohammad Moazzeni³, Jahandoust Sabzalipour⁴

¹- PhD Student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Khalkhal Branch, Khalkhal, Iran. iau.ir@2595099248

^{2*}-Assistant Professor, Islamic Azad University, Khalkhal Branch, Khalkhal, Iran. iau.ir@1639527419

³- Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran. iau.ir@2370256036

⁴-Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Rasht Branch, Rasht, Iran. iau.ir@1638803633

Article Info

Article type:

Research Article

Received:

28/06/2025

Accepted:

25/09/2025

ABSTRACT

During the period of transition from tradition, despite the fundamental changes in the lives of the people of the villages of Gilan, these changes have been less reflected in scientific research. However, some changes can be observed among cultural and narrative works, including oral history. In this article, the reflection of the method of learning science, treatment, nomadism, people's encounter with modern phenomena, and rituals and beliefs based on oral history data is presented, and some of its changes are examined. This research seeks to answer the following questions with a descriptive-analytical approach: 1. To what extent did the people of the villages of Gilan accompany the changes that occurred in the transition from tradition in the second Pahlavi period. 2. What changes occurred in the transition from tradition in the lives of the villagers of Gilan. The findings of the research show that the people of Gilan, and consequently its villagers, despite some opposition, did not offer much resistance to new phenomena. In the second Pahlavi period, new schools replaced the schools, although some incorrect educational methods, including corporal punishment, continued in schools. In addition, the role of governments in education became more prominent than in the past. In the field of treatment, despite scientific achievements, superstitions and the supernatural continued to play a role alongside medical knowledge, but they lost their place in treatment day by day. Rituals and customs also became less important than in the past and lost their function.

Keywords: Gilan, Lifestyle, Oral History, Village, Tradition and Modernity.

Cite this article: Porhelm Bejarpasi, Mohammad; Shad Manamen, Mohammadreza; Moazzeni, Alimohammad; Sabzalipour, Jahandoust, (2025) " Reflection of Villagers' Lifestyles in the Oral History of Gilan in the Transition from Tradition to Modernity (Second Pahlavi Period)", *The History of Village and Rural Settlement in Iran and Islam*, Vol. 3, No. 1, P: 25-50.

DOI: 10.30479/hvri.2025.22289.1080



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Mohammadreza Shad Manamen

Address: Assistant Professor, Islamic Azad University, Khalkhal Branch, Khalkhal, Iran.

E-mail: iau.ir@1639527419

بازتاب شیوه‌های زندگی روستاییان در تاریخ شفاهی گیلان در گذر از سنت به مدرنیته (دوره پهلوی دوم)

محمد پرچم بجارپسی^۱، محمدرضا شادمنامن^{۲*}، علی محمد موذنی^۳، جهان دوست سبزی پور^۴

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال، خلخال، ایران. iau.ir@2595099248

۲- استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال، خلخال، ایران. iau.ir@1639527419

۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. iau.ir@2370256036

۴- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، رشت، ایران. iau.ir@1638803633

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	در دوره گذار از سنت، باوجود تغییرات اساسی در زندگی مردم روستاهای گیلان، این دگرگونی‌ها در پژوهش‌های علمی کمتر بازتاب یافته است. بااین‌حال می‌توان در بین آثار فرهنگی و روایی، از جمله در تاریخ شفاهی برخی دگرگونی‌ها را رصد کرد. در این مقاله بازتاب شیوه علم‌آموزی، درمان، کوچ‌نشینی، مواجهه مردم با پدیده‌های مدرن، و آیین‌ها و باورداشت‌ها براساس داده‌های تاریخ شفاهی به‌نمایش درآمده، و برخی تغییرات آن مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش درصدد است با رویکردی توصیفی تحلیلی به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: ۱. مردم روستاهای گیلان در گذار از سنت در دوره پهلوی دوم تا چه اندازه با تغییرات به‌وجودآمده همراهی کرده‌اند. ۲. چه تغییراتی در گذار از سنت در زندگی روستاییان گیلان به‌وجود آمده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مردم گیلان، و به‌تبع روستاییانش باوجود برخی مخالفت‌ها، در مقابل پدیده‌های نوین، چندان مقاومتی در مقابل آن به‌خرج ندادند. در دوره پهلوی دوم مدارس جدید جای مکتب‌خانه‌ها را گرفت، اگرچه برخی شیوه‌های غلط تربیتی از جمله تنبیهات بدنی در مدارس ادامه داشت. علاوه‌براین نقش دولت‌ها در امر آموزش از گذشته پرنرنگ‌تر شد. در حیطه درمان نیز باوجود دستاوردهای علمی همچنان خرافات و ماورالطبیعه در کنار دانش پزشکی نقش‌آفرین بودند، اما روزبه‌روز جایگاه خود را در درمان از دست دادند. در این دوره کوچ‌نشینی کم‌کم به‌سمت یکجانشینی رفت و سینما، رادیو و تلویزیون علاوه بر شهروندان با استقبال روستاییان نیز مواجه شد. آیین‌ها و آداب و رسوم نیز روزبه‌روز کم‌رنگ‌تر از گذشته شدند و کارکردشان تا حدود زیادی از دست رفت.
مقاله پژوهشی	
دریافت:	
۱۴۰۴/۰۴/۰۷	
پذیرش:	
۱۴۰۴/۰۷/۰۳	
واژگان کلیدی:	گیلان، شیوه زندگی، تاریخ شفاهی، روستا، سنت و مدرنیته.

استاد: پرچم بجارپسی، محمد؛ شادمنامن، محمدرضا؛ موذنی، علی محمد؛ سبزی پور، جهان دوست، (۱۴۰۴)، «بازتاب شیوه‌های

زندگی روستاییان در تاریخ شفاهی گیلان در گذر از سنت به مدرنیته (دوره پهلوی دوم)» تاریخ روستا و روستائینی در ایران

و اسلام، سال سوم، شماره اول، ص: ۲۵-۵۰.

DOI : 10.30479/hvri. 2025.22289.1080

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

حق مؤلف © نویسندگان.



مقدمه

عصر حاضر که با گسترش وسایل ارتباط جمعی و پیشرفت‌های تکنولوژیک تعریف می‌شود، دورانی است که توجه به عوامل و شرایط دگرگونی‌های اجتماعی در آن از اهمیت بنیادین برخوردار است. جوامع، خواه به صورت ناگهانی یا تدریجی، همواره در معرض تغییر قرار دارند (به نقل از روشه، ۱۴۰۱: ۴). از این رو، بررسی وضعیت کنونی جامعه، ابزاری برای نگرستن به آینده فراهم می‌آورد.

تاریخ شفاهی به عنوان یکی از اصلی‌ترین شیوه‌های روایت در دوران معاصر، نقش محوری ایفا می‌کند. یک تاریخ‌نگار شفاهی، علاوه بر تسلط بر رخداد‌های گذشته، باید با آداب، رسوم، فرهنگ عامه و شیوه‌های زندگی پیشین مردم آشنا باشد. او ناخواسته یا خواسته، مأموریت انتقال بخشی از فرهنگ جامعه به نسل‌های آتی را نیز بر عهده دارد. به بیان دیگر، «استفاده از روایت‌های شفاهی، نه تنها در عرصه تاریخ‌نگاری و وقایع‌نویسی، بلکه به مثابه انتقال بخشی از فرهنگ شفاهی به نسل‌های آینده، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است» (امینی، ۱۳۹۰: ۶۱).

در دو دهه اخیر، بیش از ۲۱۲ عنوان کتاب با محوریت تاریخ شفاهی مردم گیلان منتشر شده است. بر اساس کتاب‌شناسی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در گیلان (بینش برهمند، ۱۳۹۶) و همچنین پژوهش‌های میدانی نگارندگان، بخش عمده این آثار به تاریخ شفاهی جنگ اختصاص دارد. با وجود این سوگیری موضوعی، این کتاب‌ها توانسته‌اند بخشی از آیین‌ها، آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی مردم گیلان در دوره پهلوی دوم را بازتاب دهند. همان‌گونه که سرهنگی اشاره می‌کند: «در این گونه آثار [تاریخ شفاهی] گوشه‌هایی از فرهنگ و سنت‌های ملی‌مان جاری است» (سرهنگی، ۱۳۹۷: ۲۴۱).

بیشتر افراد مسن در ایران که بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته است، این فرصت را داشته‌اند که ابعاد گوناگون یک زندگی کاملاً سنتی و سپس یک زندگی مدرن را تجربه کنند؛ در حالی که زندگی سنتی روز به روز در حال زوال است و زندگی مدرن نیز به طور مداوم دچار تحول می‌باشد. تفاوت میان زندگی گذشته و حال در بسیاری از عرصه‌ها نظیر آموزش و شیوه‌های

تربیتی، روش‌های درمانی، کشاورزی، مواجهه با مظاهر تمدن، و باورداشت‌ها چشمگیر است. به کمک تاریخ شفاهی، «گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی شهرها و روستاها در حوزه‌های مختلف از جمله ساختارهای معماری، پزشکی، مناسک، آموزش و پرورش، ثبت محلات قدیمی در شرف نابودی و فراموشی، زندگی‌نامه‌نگاری چهره‌های فرهنگی و تاریخی، سیر حیات فکری توده‌ها و به‌ویژه تاریخ‌های محلی به حافظه بلندمدت تاریخ سپرده می‌شود» (خلیلی، ۱۳۸۸: ۱۹۵). تاریخ شفاهی مؤثرترین نظام برای آشکارسازی شیوه‌های زندگی مردم در دوره گذار از سنت به مدرنیته است. در نتیجه، هرچه کتاب‌های خاطرات شفاهی بیشتری در گیلان تولید شود، ثبت و ضبط شیوه‌های زندگی پیشینیان و فرهنگ عامه تسهیل می‌گردد.

هدف این مقاله، بررسی بازتاب آیین‌ها و شیوه‌های زندگی پیشینیان در تاریخ شفاهی مردم گیلان در دوره پهلوی دوم است. این بازه زمانی انتخاب شده است زیرا به دلیل نوپدید بودن روش تاریخ شفاهی، داده‌های اندکی از دوره‌های پهلوی اول و قاجار به این شیوه باقی مانده و عملاً بررسی موضوع در دوره قاجار بر پایه داده‌های شفاهی میسر نیست. این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که مردم گیلان در مرحله گذار از سنت (دوره پهلوی دوم) تا چه میزان با تحولات همراهی کرده و چه تغییراتی در زندگی آن‌ها پدید آمده است. فرضیه اصلی پژوهش این است که مردم در دوره پهلوی دوم، در برابر پدیده‌های مدرن مقاومت چندانی از خود نشان نداده و از آن‌ها استقبال کرده‌اند، و زندگی‌شان به تدریج دستخوش دگرگونی‌هایی در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده است. در نهایت، هدف پژوهش، تبیین تغییرات اجتماعی و شیوه زندگی پیشینیان در مواجهه با مدرنیته در دوره پهلوی دوم است. روش پژوهش مورد استفاده، روش تاریخی و مطالعات ژرفانگر است که به صورت توصیفی-تحلیلی در محدوده استان گیلان انجام پذیرفته است.

پژوهش‌های متعددی در زمینه تاریخ شفاهی در ایران انجام شده است؛ با این حال، پیرامون تاریخ شفاهی و روستا، به‌ویژه با تمرکز بر روستاهای گیلان که موضوع این پژوهش است، کار

منسجمی صورت پذیرفته است. در عین حال، مجموعه‌ای از کتاب‌ها و مقالات مرتبط با تاریخ شفاهی منتشر شده‌اند که به شرح زیر قابل ذکرند:

مجموعه‌مقاله نام‌آورد (کمری، ۱۳۸۰): شامل بیست مقاله در زمینه ادبیات، تاریخ و فرهنگ دفاع مقدس. مجموعه‌مقالات تاریخ شفاهی دفاع مقدس (عزیزی، ۱۳۸۴): حاوی ۳۶ مقاله با موضوع تاریخ شفاهی که به تاریخ شفاهی محلات نیز پرداخته است. کتاب پرسمان یاد (کمری، ۱۳۹۴): این کتاب گفتارهایی در باب خاطره‌نگاری و خاطره‌نویسی جنگ و جبهه/دفاع مقدس است و حاصل مصاحبه با علی‌رضا کمری، یکی از پژوهشگران برجسته این حوزه، می‌باشد که زوایای مختلف تاریخ شفاهی را تحلیل می‌کند. کتاب تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر/ایران (نورایی و ابوالحسنی‌ترقی، ۱۳۹۴): این اثر مهم در سه بخش و سیزده فصل تنظیم شده است و به ترتیب به مباحث نظری و روش‌شناسی، کارکرد تاریخ شفاهی در تولیدات تاریخ معاصر، و آسیب‌شناسی تاریخ شفاهی ایران می‌پردازد. کتاب پویه پایداری (کمری، ۱۳۹۷): شامل چهل کوتاه‌نوشت، گفت‌وگو، خطابه و مقاله در باب ادبیات پایداری و انقلاب اسلامی که توسط اساتیدی چون مرتضی سرهنگی و هدایت‌الله بهبودی نگاشته شده و حاوی یادداشت‌هایی پیرامون فرهنگ عامه، آیین‌ها و تاریخ شفاهی شهرها و روستاها است. مجموعه‌مقالات چهارجلدی همایش ملی ادبیات پایداری در ایران (رنجبر، ۱۳۹۴): به جنبه‌های مختلف ادب پایداری پرداخته و اشاراتی به تاریخ شفاهی و روستا دارد. مقاله «تاریخ شفاهی بافت قالی روستایی و عشایری استان اصفهان» (اولیایی طیابی، ۱۴۰۰): مطالعه‌ای موردی در حوزه بافت قالی و ارتباط آن با تاریخ شفاهی.

۱. علم‌آموزی و تحصیل

آموزش و کسب علم در گیلان، همچون دیگر مناطق ایران، ریشه‌های خود را در مکتب‌خانه‌ها می‌جوید. با این حال، با گذار به اواخر دوره قاجار، موج نوسازی آموزشی به تدریج مدارس نوین را در شهرها مستقر ساخت. این روند پس از به ثمر نشستن انقلاب مشروطه شتابی مضاعف یافت، به‌طوری که «بسیاری از شخصیت‌های حکومتی و روحانیون نیز بدان اهتمام ورزیدند» (یوسفدهی، ۱۳۸۹: ۱۸). با توجه به گستردگی جغرافیایی و پراکندگی سکونتگاه‌ها،

استقرار مدارس جدید در یک بازه زمانی کوتاه در تمامی شهرهای گیلان میسر نبود؛ در نتیجه، مکتب‌خانه‌ها، به‌ویژه در نواحی روستایی، همچنان در کنار نهادهای آموزشی نوین به حیات خود ادامه دادند.

در گیلان، به‌ویژه در مقایسه با سایر نقاط کشور، اصطلاحات خاصی برای این نهاد آموزشی وجود داشت؛ «مکتب را غالباً ملاخانه و مکتب‌دار را اگر مرد بود، آمیرزا، و اگر زن بود ملاجان و یا ملاباجی می‌گفتند» (خمامی‌زاده، ۱۳۸۴: ۶۶). این مکتب‌خانه‌ها دارای نظام تربیتی و روش اداره‌ای متمایز بودند که انعکاس آن را می‌توان در خاطرات اهالی منطقه مشاهده کرد. انوش نصراله‌زاده، در توصیف فضای مکتب‌خانه‌ای در دهه بیست خورشیدی، چنین روایت می‌کند: «درس‌های ما شامل [آموختن] قرئت قرآن مجید، آداب دینی، اطاعت از بزرگ‌تر، اخلاق یک انسان مؤمن و سواد خواندن و نوشتن بود. چون از صبح تا غروب باید یکسره در ملاخانه می‌ماندیم، با خودمان بالش می‌بردیم و بعدازظهر دو ساعت اجباری می‌خوابیدیم» (سلحشوری‌مهر، ۱۳۹۳: ۲۸-۲۹).

در این ساختار، آنچه از اهمیت درجه اول برخوردار بود، تعمیق در آداب دینی شامل روخوانی قرآن کریم، یادگیری احکام نماز و تربیت اخلاقی بود و تنها در مرتبه بعدی، سوادآموزی قرار می‌گرفت. بسیاری از روستاییان، به دلیل ماهیت تعاملات محدود محیطی، ضرورت مبرم سواد خواندن و نوشتن را در زندگی روزمره خود احساس نمی‌کردند، اما انجام فرایض دینی برایشان اهمیت بنیادین داشت. در تأیید این اولویت، پی‌دلیو در گزارشی درباره آموزش در مکتب‌خانه‌ها در حوالی سال ۱۳۳۹ خورشیدی اشاره می‌کند: «مردم از ملا دعوت می‌کردند تا در روستایشان ساکن شود و به بچه‌هایشان علوم دینی بیاموزد. پدر من و هم‌محلای‌های دیگر هم از ملا نظر که اهل [روستای] مزرعه بود، دعوت کردند تا شش‌ماه به ما آموزش بدهد. محل خواب، خرج و خوراک ملا به‌صورت دوره‌ای با افراد محل بود. یعنی هر شب یکی از خانواده‌ها او را می‌پذیرفت» (احمدپور، ۱۳۹۷: ۱۱). همان‌گونه که از این روایت برمی‌آید، برتری آموزش علوم دینی بر سایر مراتب آموزشی واضح است. همچنین، روشن می‌گردد که علم‌آموزی در مکتب‌ها امری کاملاً مردمی بود و هیچ‌یک از نهادهای دولتی، اعم از پشتیبانی مالی یا نظارت، در آن دخالتی نداشتند و تمامی هزینه‌ها بر دوش اولیای دانش‌آموزان سنگینی می‌کرد.

علاوه بر این، سواد برخی روستاییان تنها به خواندن قرآن محدود می‌شد که این امر نیز بر رجحان آداب دینی بر خواندن و نوشتن تأکید می‌ورزد. بشرا در این باره می‌نویسد: «مردم برای ماه محرم و گاه ماه رمضان، آخوندی به روستای خود می‌آوردند تا مراسم سوگواری و روزه‌داری‌شان را سرپرستی کند. وی اگر برای همیشه ساکن روستا می‌شد، علاوه بر برقراری نماز جماعت، به آنان سواد می‌آموخت و خواندن قرآن مجید را هم یاد می‌داد» (بشرا، ۱۳۹۹: ۱۱۸).

لازم به ذکر است که برخی از ملاحایی که به صورت دوره‌ای در روستاها حضور می‌یافتند، صرفاً خواندن قرآن از روی کتاب را آموزش می‌دادند. این دسته از معلمان، که اغلب فاقد توانایی در نگارش بودند، تنها با اتکا به شناخت خویش از حروف الفبای عربی و تکرار مکرر قرئت قرآن، قادر به خواندن مصحف بودند، اما توانایی خوانش متون فارسی از ایشان سلب بود. نرگس پورمحمدی در خاطره‌ای از دهه پنجاه خورشیدی به اهمیت این آموزش‌ها اشاره می‌کند: «با این‌که سواد نداشتم، ولی با اشتیاق می‌رفتم سر کلاس قرآن حاج‌خانم می‌نشستم. انگار خداوند یک نوری در دلم ایجاد کرده بود. با همان بی‌سوادی خودم توانستم بعد یک‌مدت قرآن‌خواندن را یاد بگیرم تا جایی که وقتی صفحات قرآن را ورق می‌زدم، می‌توانستم قرآن را از رو بخوانم» (سعیدی، ۱۴۰۴: ۲۰۰).

آن‌چنان که از شواهد تاریخی برمی‌آید، تا اواسط سده ۱۲۰۰ شمسی، نقش دولت‌ها در امر تعلیم و تربیت عمومی، به‌ویژه در مناطق روستایی، اندک بود و بار مالی آموزش عمدتاً بر دوش خانواده‌ها قرار داشت. این وضعیت موجب شد بسیاری از افراد مستعد، به دلیل فقدان تمکن مالی، از مسیر دانش‌اندوزی باز بمانند. با این حال، از اواخر دوره قاجار، دخالت دولت در نظام آموزش و پرورش کم‌کم پررنگ‌تر شد؛ هرچند این گسترش نفوذ در روستاها غالباً تا اواخر دوره پهلوی و سپس در دوران پس از انقلاب اسلامی به نقطه اوج خود نرسید.

مدارس نوین، با وجود آنکه نویدبخش آموزش مدرن بودند، در شیوه‌های تربیتی و انضباطی خود تا سالیان متمادی تفاوت چشمگیری با مکتب‌خانه‌ها پیدا نکردند؛ تنبیه بدنی همچنان رویه غالب در هر دو محیط آموزشی بود. خمایی‌زاده اشاره می‌کند: «شاگردانی که در خواندن درس از خود تنبلی نشان می‌دادند با ترکه تنبیه می‌شدند و چنانچه تنبیه بیشتری لازم بود پای او را فلک می‌بستند» (خمایی‌زاده، ۱۳۸۴: ۶۷). شدت این روش‌ها در خاطرات شفاهی به‌وضوح

بازتاب یافته است. در کتاب *تکریت با طعم پنج‌پنج* که به وقایع دهه پنجاه خورشیدی می‌پردازد، علی‌زاده چنین روایت می‌کند: «هرچه در کلاس آقای کاوه محبت دیده بودم، خسروی معلم کلاس دوم صد برابرش را از دماغم درآورد. خسروی خیلی شیک، با کت و شلوار و کراوات سر کلاس می‌آمد، اما پشت آن ظاهر مرتب، خشونت خود را پنهان کرده بود. استاد تنبیه با ترکه بود و ترکه‌اش یک لحظه از او دور نمی‌شد. طوری ترکه را روی کف دست می‌کوبید که پوست دست می‌ترکید و خون می‌آمد، با کوچک‌ترین بهانه ترکه‌اش را برمی‌داشت و ها را می‌زد» (علی‌زاده، ۱۳۹۷: ۴۲-۴۳).

همچنین، در کتاب *پی‌دلیو*، نمونه‌ای از اعمال این شیوه تربیتی رایج ذکر شده است: «به چند قدمی‌ام که رسید داد زد: «آهای! غیاثوندا! چرا موها تو کوتاه نکردی الاغ؟» ... می‌دانستم موهایم بلند است، اما پول سلمانی رفتن نداشتم ... توی همین فکرها بودم که حسینی رسید به من ... بی‌معطلی پا گذاشتم به فرار. طوری با ترس دویدم که گالش‌هایم جا ماند. فردایش ... چک آبداری به گوشم زد و خیالش راحت شد و رفت» (احمدپور، ۱۳۹۷: ۱۶).

همان‌طور که از مجموعه متون تاریخ شفاهی قابل استنتاج است، تنبیه دانش‌آموزان، خواه در ساختار مکتب و خواه در مدارس، تا چند دهه پیش امری پذیرفته‌شده و ابزاری رایج برای کنترل آموزشی بود که خاطره آن در ذهن قریب به اتفاق سوادآموزان باقی مانده است.

مورد دیگری که در مدارس روستایی به چشم می‌خورد، ناهمترازی شدید سنی دانش‌آموزان در پایه‌های تحصیلی مختلف بود. به دلیل نبود دسترسی آسان به مراکز آموزشی در مناطق روستایی، برخی از دانش‌آموزان با تأخیر چندساله نسبت به سن استاندارد، امکان تحصیل پیدا می‌کردند و وارد کلاس‌های درس می‌شدند. این مسئله گاه دشواری‌های روانی و اجتماعی برای آنان به همراه داشت. علی‌زاده در کتاب *به‌خاطر پدرم* این تجربه را شرح می‌دهد: «وقتی سال ۵۲ به مدرسه رفتم، پانزده‌ساله بودم، اما چاره‌ای نداشتم، مجبور بودم کنار بچه‌های کلاس اول بنشینم. قد و هیکلم حتی از بچه‌های کلاس پنجم هم درشت‌تر بود و خیلی از این بابت خجالت می‌کشیدم» (علی‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۲).

بر اساس داده‌های شفاهی، گاه روستاییان از سن دقیق اعزام فرزندانشان به مدرسه آگاهی کافی نداشتند و این امر منجر به پذیرش دانش‌آموزان با طیف وسیعی از سنین در مدارس می‌شد. همچنین، پس از استقرار مدرسه در روستا یا روستاهای مجاور، اغلب دانش‌آموزانی که از سن

مقرر گذشته بودند، وارد فرایند آموزش می شدند.

اگرچه زندگی زنان گیلان کمتر مورد کاوش پژوهشگران قرار گرفته است، اما از مطالعه کتاب‌های تاریخ شفاهی مردان منطقه چنین برمی آید که روستاییان این سرزمین، برخلاف بسیاری دیگر از نقاط ایران، در دوره پهلوی دوم نسبت به علم‌آموزی بانوان تعصبی نداشتند و به محض فراهم شدن بستر آموزشی، دختران خود را نیز به مدرسه می فرستادند؛ بازتاب این رویکرد متری در برخی منابع شفاهی قابل مشاهده است.

۲. شیوه‌های مقابله با بیماری‌ها در گیلان

به دلیل اقلیم مرطوب و بارانی گیلان، به‌خصوص در نواحی پست ساحلی، این سرزمین در گذشته‌های نه چندان دور، سکونتگاهی مناسب برای زیست در تمامی فصول سال نبود. گستردگی جنگل‌ها، مرداب‌ها، باتلاق‌ها و مزارع وسیع، بستری ایده‌آل برای ظهور امراض خاص و شیوع عفونی فراهم می‌آورد. بر اساس گزارش‌های مستند تاریخی، جغرافیایی، سفرنامه‌ها و اسناد آرشیوی عصر قاجار، عواملی چون مالاریا، تب شالیزار، و همچنین اپیدمی‌هایی چون وبا و طاعون از دلایل اصلی کاهش جمعیت این منطقه محسوب می شدند (ن. ک. رابینو، ۱۳۵۷: ۵۱). افزون بر این، سطح بالای آب‌های زیرزمینی در گیلان همواره به آلودگی آب‌های آشامیدنی و در نتیجه، گسترش سریع‌تر بیماری‌ها می‌انجامید. در مقابل این تهدیدات بهداشتی، تا پیش از ورود به عصر مدرن، حکومت‌ها در اتخاذ تدابیر علمی و پزشکی کارآمد ناکام بودند. انتقاد مشترک سیاحانی که در آن دوره از گیلان بازدید کرده‌اند، متوجه عدم رعایت اصول بهداشتی توسط مردم و اتکای آنان به باورهای خرافی به جای راهکارهای علمی بوده است. در نتیجه این کاستی‌ها، روند کاهش جمعیت گیلان در پی شیوع‌های دوره‌ای بیماری‌ها تا دوره پهلوی تداوم یافت (ن. ک. پناهی و قنبری، ۱۳۹۹: ۴۸).

از آنجایی که پزشکان ماهر، دارو و امکانات درمانی به‌راحتی در دسترس نبودند، دره‌ان بسیاری از بیماری‌های صعب‌العلاج اغلب از طریق طب سنتی، دعا و توسل به ابزارهای ماورایی صورت می‌گرفت که چندان موفقیت‌آمیز نبود. خدابنده به نقل از روایات شفاهی اشاره می‌کند: «بسیاری از مردم در روستاها برای درمان بیماری‌های سخت و لاعلاج، فرد بیمار را نزد دغانویس می‌بردند. دعاگر، دعایی روی کاغذ می‌نوشت و آن را لای پارچه یا تکه چرمی می‌پیچید و به

گردن بیمار می‌آویخت. به این بیماران «دعایی» می‌گفتند (خدابنده، ۱۴۰۰: ۲۱۱).

ابزارهای درمان سنتی روستایان گیلان	
۱.	دعانویسی
۲.	توسل به پیامبر، اهل بیت و امامان معصوم
۳.	توسل به امامزادگان محلی
۴.	توسل به سادات
۵.	نذر
۶.	استفاده از گیاهان دارویی به‌ویژه تریاک
۷.	طب سنتی

مقوله دعانویسی و توسل به شیوه‌های غیرپزشکی، بازتاب قابل توجهی در منابع تاریخ شفاهی گیلان دارد. در کتاب بازگشت به نقطه‌رهایی، که به رخدادهای دهه‌های سی و چهل خورشیدی می‌پردازد، تجربه‌ای از این باورها ثبت شده است: «هر وقت مریض می‌شدیم دکتر نمی‌رفتیم. مادرم دستان را می‌گرفت می‌برد تکیه پیش پدر بزرگ، می‌گفت: «حاج آقا این بچه حالش خوب نیست». پدر بزرگ به ما می‌گفت: «بنشین اینجا». به مادرم می‌گفت: «تو برو». آدم صاحب نفسی بود و دم گرمی داشت. این خصوصیت را داشت که مریض‌ها را به اذن‌الله شفا دهد. برای مردم مریض دعا می‌نوشت. اگر خانمی می‌آمد می‌گفت که بچه دارم، شیر ندارم بهش بدهم، پدر بزرگ می‌گفت: «یک دعای شیر برایت می‌نویسم». یکی می‌آمد می‌گفت: «برایم بچه نمی‌شود، دعایی بکنید»، برایش دعا می‌نوشت» (فیاضی، ۱۳۹۴: ۲۷).

علاوه بر دعانویسی که ریشه در اعتقادات دینی داشت، گاهی شیوه‌های خرافی و باورهای نامرتبط، خلاء ناشی از درمان‌های پزشکی را پر می‌کرد. در کتاب آقا کلاه آهنی تو به من بده که بازتاب‌دهنده وقایع دهه سی خورشیدی است، نمونه‌ای از این مداخله خرافی نقل شده است: «یک روز که من گلودرد داشتم، مادرم مرا پیش آسید جواد برد. ... شنیده بودم آسید جواد برای شفا توی دهان مریض، آب دهانش را تَف می‌کند. بدم می‌آمد توی دهان من تف کند، ولی چاره‌ای نداشتم. به‌خاطر مادرم پیش آسید جواد رفتم، او مرا آرام روبه‌رویش نشاند و داخل دهانم چندبار فوت کرد. بعد از چند روز، درد گلویم خوب شد» (علی‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۱).

بخش قابل توجهی از افرادی که به شیوه‌هایی چون «فوت کردن» و استفاده از «آب دهان» برای شفا اقدام می‌کردند، از سادات بودند. مردم عموماً جد این افراد را «تند» می‌دانستند و معتقد بودند که این اشخاص مستجاب‌الدعوه هستند و خواسته‌هایشان مورد اجابت سریع خداوند قرار می‌گیرد. در پی برآورده شدن حاجات، برای این سادات نذر می‌کردند؛ نذرهایی که اغلب در قالب خریدن پیراهن، هدیه دادن مرغ یا پرداخت وجوه نقدی جهت تشکر از سید متجلی می‌شد (ن. ک. پویان، ۱۳۷۴: ۵۴۱).

انسان‌ها از دیرباز در مواجهه با پدیده‌های ناشناخته به متافیزیک متوسل می‌شدند. این نوع پناه‌جویی در صورتی که مورد تأیید معیارهای معتبر شرعی، عقلی و علمی باشد، قابل پذیرش است؛ اما در غیر این صورت، سمت‌وسوی خرافه به خود می‌گیرد. بیماری‌ها و ناشناخته بودن راه درمان آن‌ها، یکی از دلایل اصلی گرایش مردم به خرافات بوده است. بشرا توضیح می‌دهد: «طب عوام اگرچه در بسیاری از جنبه‌های خود ریشه علمی ندارد و بیشتر به عوامل ماورای طبیعت تکیه می‌کند و دعا و روان‌درمانی را که ریشه در اساطیر ایران و جهان دارد به کار می‌گیرد، اما مردم به کارسازی‌اش باور دارند» (بشرا، ۱۳۸۹: ۱۱). به همین دلیل، حتی در عصر پیشرفت‌های پزشکی و درمان بیماری‌های بغرنج، بازار برخی دعانویسان همچنان داغ است و عده‌ای در شهرها و روستاها از این راه امرار معاش می‌کنند. پناهی و رحمانی‌نژاد تأکید می‌کنند: «به‌طور کلی در میان روستاییان گیلانی، طب بر پایه باورهای خرافی و عامیانه تعریف شده بود؛ به‌گونه‌ای که برای درمان اغلب بیماری‌ها، رمال‌ها و دعانویسان به‌ظاهر بیش از طبیبان، در درمان مردم نقش داشتند» (پناهی و رحمانی‌نژاد: ۱۸۴).

این درمان مبتنی بر باورهای خرافی تا دوره مدرن نیز رواج داشت. برنجی در تحلیل وضعیت بهداشت و درمان بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ خورشیدی آورده است: «مردم مریض بودند و هنوز نمی‌دانستند فشار خون، کلسترول، قند، اوره خون و این بیماری‌ها چیستند. مرگ‌ومیرهای ناگهانی زیادی رخ می‌داد و مردم تنها راه علاج بیماری‌ها را در یک داروی تسکین‌دهنده می‌دیدند که تریاک بود. اما پیش از این نوع درمان، مردم به شیوه‌های وحشتناک دیگری برای درمان بیمارانش اعتقاد داشتند. در روستای ما یک «آسید زکی» بود که مردم را با آب دهانش معالجه می‌کرد. مردم بیچاره محل، در یک قهوه‌خانه برای مراجعه به «آسید زکی» صف می‌ایستادند. تازه قهوه‌خانه‌های دیگر هم در صف دعوت از این سید قرار داشتند. چای و سیگار

و غذا و ... برقرار بود و قهوه‌چی هم فروش خوبی نصیبش می‌شد» (برنجی، ۱۳۹۶: ۳۶ - ۳۷). در روزگاری که جوامع به روش‌های علمی درمان بیماری‌ها دسترسی نداشتند، مردم ناگزیر به هر وسیله‌ای برای چاره‌جویی متوسل می‌شدند. توسل به ساحت پیامبران و ائمه اطهار (ع)، طب سنتی، و باورهای خرافی، مسیرهای مرسوم درمان بودند. در اکثر روستاها، یک یا چند امامزاده، بقعه، یا مقبره بزرگان دینی، کانون رجوع مردم به‌شمار می‌رفت؛ بسیاری از این اماکن متبرکه مورد اعتقاد عمیق اهالی بودند (ن.ک. پاینده، ۱۳۹۸: ۱۹۵). مردم اغلب برای برآورده شدن حاجات و شفای بیماران به این مراکز توسل می‌جستند. به بیان دیگر، «بقعه آخرین مرجع و ملجأ روستایی بی‌پناه، و همزمان بیمارستان و درمانگاه آن آبادی محسوب می‌شد» (پوراحمد جکتاجی، ۱۳۸۷: ۱۳).

کبری رضازاده، متولد سال ۱۳۱۹، در خاطراتش به شفایافتگان از امامزاده‌ها اشاره می‌کند: «اعتقاد به امامزاده [صالح] در میان مردم بسیار زیاد بود. بیماران بسیاری در آنجا شفا می‌گرفتند! از همه جا، از رشت، انزلی، شاندرمن، ماسال، و لاهیجان برای حاجت‌خواهی می‌آمدند. آن‌ها یک شب را آنجا می‌ماندند و شفا می‌گرفتند. برای مثال، فرزند یکی از اقوام دچار تب شدید شده و یک طرف بدنش فلج شده بود. مادر بزرگ آن کودک که اعتقاد راسخی داشت، او را به آنجا آورد. شب را ماندند و بخت‌یاری نصیب شد و نیمی از بدن کودک بهبود یافت، هرچند صورتش در اثر تب کج شده بود. مادر بزرگ خواب دیده بود که باید یک شب دیگر نیز آنجا بمانند، اما پدر و مادر کودک اعلام کردند که دیگر نمی‌توانند بمانند. در نتیجه، صورت آن کودک همچنان کج باقی ماند و تا به امروز نیز به همان شکل است» (گلگلی، ۱۴۰۳: ۲۰).

علاوه بر دعانویس‌ها، در روستاها افرادی به نام «شکسته‌بند» نیز زندگی می‌کردند که قادر به درمان کوفتگی‌ها، دررفتگی‌ها و حتی شکستگی‌های دست و پا بودند. در کتاب «خاک داغ» پیرامون رخدادهای دهه پنجاه آمده است: «محکم به زمین خوردم. فریادم بلند شد... مادرم مرا نزد شکسته‌بند سنتی به نام «سرورخاله» برد! سرورخاله... نگاهی به دستم انداخت و کمی آن را مالید. لندکی سرم را نوازش کرد و با حرف‌های خنده‌دار حواسم را پرت می‌کرد. در حین صحبت بودیم که گفت: «وای وای! پشت سرت را نگاه کن، موش بیچاره دارد کیسه برنج را سوراخ می‌کند.» به محض آنکه به پشت سرم نگاه کردم، مچ دستم را کشید و من از شدت درد دنیا را سیاه دیدم. وقتی به خود آمدم، در حالی که اشک از چشمانم جاری بود، ساکت ماندم و

هیچ حرکتی نکردم. بدتر از همه این بود که سرورخاله نیز نسبت به این واکنش بی‌اعتنا بود و می‌گفت: «پسرم خیلی مرد است!» سپس با تخم‌مرغ و زردچوبه ضمادی تهیه کرد، آن را روی دستم مالید و با پارچه‌ای تمیز بست» (موسوی‌زاده، ۱۳۹۳: ۳۹-۴۰).

همچنین، برخی حکیمان محلی استفاده از روش‌هایی چون خالکوبی، بادکش‌گذاری، حجامت، خاش‌وگیری، تجویز دمنوش‌ها و روش‌های دیگر، از جمله تشخیص طبع گرم و سرد و تجویز خوراکی‌های متعادل‌کننده را توصیه می‌کردند؛ روش‌هایی که در صورت تجویز صحیح، می‌توانستند به بهبود بیماران کمک کنند (ن. ک. سرنا، ۱۳۶۳: ۳۳۹).

یکی از بیماری‌های شایع، به‌ویژه در جوامع روستایی، نازایی بود که آسیب‌های اجتماعی و شخصی آن بیش از مردان، متوجه زنان بود؛ به‌طوری که اغلب زن را مقصر اصلی عدم باروری قلمداد می‌کردند. در کتاب «حسن‌تی‌شی» به نذر و نیاز و توسل به امامزاده‌ها برای فرزندآوری در دهه‌های سی و چهل اشاره شده است: «همیشه احساس می‌کردم وقتی فرزندی ندارم، یعنی ناقص و چیزی در وجودم کم است. نگاه‌های معنادار و نیش و کنایه‌های برخی افراد نیز مستقیماً قلبم را هدف می‌گرفت. پیر و جوان محله برایم دعا می‌کردند: «الهی که دامن‌ت سبز شود». آرام و قراری نداشتم. در خلوت‌هایم کارم به گریه کشیده بود. ظاهرهم خندان بود، اما درونم پر از اندوه بود. ذکر و توسل نیز انگار اثری نداشت. هر امام‌زاده‌ای را می‌دیدم، نذر و نیاز می‌کردم. اما گویی خواست خدا بر این بود که هرگز فرزندی به دنیا نیآورم» (هاشمیان، ۱۳۹۲: ۲۵-۲۶).

سرانجام، با اجرای نوسازی‌هایی در نظام بهداشتی، گسترش مراکز درمانی، و بهبود نسبی بهداشت عمومی توسط مبلغان خارجی و متعاقباً دولت مرکزی، شیوع بیماری‌های خاص این منطقه کاهش یافت. نتیجه این اقدامات، کاسته شدن از میزان مرگ و میرهای گسترده در گیلان بود (ن. ک. پناهی و قنبری، ۱۳۹۹: ۴۸). پس از فراگیر شدن درمان مبتنی بر علم پزشکی، سهم درمان‌های سنتی کم‌کم کاهش یافت. هرچند بخش بزرگی از مؤلفه‌های درمان سنتی به‌کلی رخت برن بست و برخی دیگر به‌صورت ترکیبی به کار گرفته شدند؛ از جمله به‌کارگیری روش‌های علمی در کنار توسل به پیامبر (ص) و نذورات.

افزون بر این، به دلیل رطوبت بالای هوا و تلفیق مشاغلی نظیر کشاورزی و صیادی با آب، دردهای مفصلی به‌ویژه در روستاهای گیلان بسیار شایع است؛ با وجود ممنوعیت مصرف تریاک، همچنان تعداد قابل توجهی از روستاییان از این ماده مخدر برای تسکین دردهای خود

استفاده می‌کنند (ن. ک. برنجی، ۱۳۹۶: ۳۶ - ۳۷).

۳. زندگی کوچ‌نشینی

یکی از ویژگی‌های بارز زیست در مناطق کوهستانی گیلان، کوچ‌نشینی است؛ شیوه‌ای از زندگی که امروزه یا به کلی از میان رفته، یا رونق پیشین خود را از دست داده است. تاکنون کمتر به چگونگی زیست کوچ‌نشینان، به‌ویژه هنگام حرکت‌های گروهی و انتقال میان بیلاق و قشلاق، پرداخته شده است. «در شرق استان گیلان مردمانی به نام گالش زندگی می‌کنند که معیشت آنان بر پایه اقتصاد دامداری و کوچ‌نشینی است؛ مردمانی با فرهنگی کهن و در عین حال کمتر شناخته‌شده. در منابع مردم‌شناسی، نامی از گالش‌ها به‌عنوان عشایر گیلان برده نشده است» (بلوک‌باشی، ۱۳۸۲: ۳۶). گالش‌ها هر ساله در آغاز فصل بهار، برای دست‌یافتن به مرتع و چرای دام و همچنین بهره‌مندی از هوای خنک و مطبوع، به سوی مناطق کوهستانی کوچ می‌کردند و پس از چند ماه زندگی در بیلاق، در اواخر تابستان به مناطق جلگه‌ای بازمی‌گشتند. غلامرضا هدایتی کوچ مردم سیاهکل به *شاه‌شهیدان دیلمان* در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۹ را چنین توصیف کرده است: «پدر و مادرم، حصیر، بالش، بشقاب و قابلمه‌ها را بار اسب کردند. پای مرغ و خروس‌ها را بستند و روی وسایل گذاشتند. گربه را کنار آن‌ها انداختند و او هم چهارچنگولی به بار چسبید تا نیفتد. صبح روز کوچ، پیش از طلوع آفتاب، گاوغالش‌ها با نوای هو... ها... هو... ها گاوها را چند ساعت زودتر به راه انداختند. جوان‌ترها نیز در مسیر، از گوساله‌های کوچک مراقبت می‌کردند» (علی‌زاده، ۱۳۹۲: ۹-۱۰).

در سوی دیگر استان، یعنی در غرب گیلان نیز، در میان قوم *تالش*، کوچ‌نشینی رواج داشته است. به‌گفته پژوهشگران: «کوچ و کوچ‌نشینی نوعی شیوه معیشتی است که با شرایط جغرافیایی پیوند مستقیم دارد؛ چراکه حاصل جبر طبیعت و سازگاری انسان با محیط پیرامون خویش است» (نوییان، فریدمجتهدی و قاسمی، ۱۳۹۸: ۱۳).

تالش‌ها نیز به‌منظور یافتن مرتعی مناسب برای دام و گریز از رطوبت و هوای شرجی جلگه، در فصل‌های گرم سال به بیلاقات کوهستانی کوچ می‌کردند. در کتاب *از سوباتان تا رمادیه* که به رخدادهای دهه‌های چهل و پنجاه می‌پردازد، چنین آمده است: «همه وسایل را برمی‌داشتیم و خانه و مزرعه را به فردی امین می‌سپردیم تا از آن‌ها نگهداری کند. آن‌هایی که به بیلاق سوباتان

می آمدند، در خانه هایشان تنورهای خشتی داشتند که نان را در آن می پختند. در آن روزگار، هر کس اسب، قاطر یا گاو نداشت، کارش لنگ بود؛ چون این حیوانات، همان نقش ماشین را برای خانواده ایفا می کردند. برخی با اسب میوه به سوباتان می آوردند و پدرم از آنان خرید می کرد. اگر کسی چهار رأس اسب داشت، او را سرمایه دار می دانستند. دامداری برای گذران زندگی ما ضرورتی حیاتی بود» (حسین پور، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۴).

با گسترش راه های دسترسی و افزایش وسایل نقلیه، امروزه کوچ جای خود را به رفت و آمدهای کوتاه مدت داده است. دامداران به جای کوچ دسته جمعی و اقامت چندماهه در بیلاق، بیشتر به صورت یک جانشین زندگی می کنند. اکنون تنها چوپان ها، برای نگهداری دام ها، در مناطق مرتفع ساکن اند و کمتر خانواده ای به شیوه عشایری کوچ می کند.

بیلاقات گیلان در دهه های اخیر، به سبب آب و هوای دلپذیر، توسعه گردشگری، بهبود امکانات حمل و نقل و گسترش راه های ارتباطی، ساکنان دائمی یافته اند. این افراد با اجاره دادن ویلا و ارائه خدمات گردشگری امرار معاش می کنند. چنین تغییراتی تأثیری چشمگیر بر فرهنگ و سبک زندگی روستانشینان برجای گذاشته است (امینی و زیدی، ۱۳۹۴: ۲۸-۳۰). به گونه ای که بخش بزرگی از آیین های سنتی و فرهنگی مردم کوچ نشین - همچون عروس گولی، رابچره، نوروزیل و دیگر آیین ها- امروز تنها به صورت نمادین، با همکاری نهادهای دولتی و سازمان های مردم نهاد برگزار می شود؛ حال آن که بسیاری از مردم دیگر از ریشه ها و فلسفه این آیین ها آگاهی چندانی ندارند.

۴. مواجهه با رادیو، تلویزیون، خودرو و دیگر پدیده های مدرن

مردم گیلان به واسطه ی موقعیت جغرافیایی سرزمین خود - که بر سر راه ارتباطی ایران و اروپا قرار داشت - زودتر از بسیاری از نواحی دیگر کشور با جلوه های تمدن غرب آشنا شدند. اجرای نخستین تئاتر در ایران، تأسیس نخستین سینماهای کشور در رشت و انزلی، تولید نخستین فیلم سینمایی، راه اندازی نخستین کتابخانه ی ملی، به کارگیری اولین اتوبوس کشور در رشت، پیشگامی در استفاده از صنعت برق، حضور گسترده ی مطبوعات در دوران مشروطه، و نیز مشارکت قابل توجه زنان در آموزش رسمی، همگی نشانگر آمادگی مردم گیلان برای پذیرش زندگی مدرن است (ن.ک. افشاریان، ۱۳۹۶: ۳۱۱-۳۱۳).

پدیده‌هایی همچون رادیو، تلویزیون، سینما، خودرو و دوچرخه از نمونه‌های بارز تمدن جدید به‌شمار می‌رفتند که برای مردم آن روزگار - به‌ویژه روستاییان با طرز تفکر سنتی - جلوه‌ای شگفت‌انگیز داشتند. بسیاری از گیلانیان در برخورد نخست با این ابزارهای نو، خاطرات به‌یادماندنی از خود به‌جای گذاشته‌اند. در میان وسایل ارتباط جمعی، نقش تلویزیون در دگرگونی سبک زندگی مردم برجسته‌تر است. تلویزیون رسانه‌ای فراگیر با دامنه‌ی نفوذ گسترده بود که آن را به یکی از ابزارهای مهم توسعه‌ی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بدل ساخت. «توسعه به‌مثابه فرایند تغییر و حرکت از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، مستلزم دگرگونی‌های عمیق در رفتار و نگرش انسان است؛ و از عوامل بنیادین این دگرگونی، ارتباطات است که در این میان، رسانه‌های جمعی مهم‌ترین اهرم آن به‌شمار می‌آیند» (قلی‌پور و روشندل، ۱۳۸۵: ۱۳۹).

تلویزیون برای مردم روستاها، نخستین دریچه‌ی مواجهه با مظاهر تمدن شهری بود و بیش از هر ابزار دیگری، آنان را از جهان سنت به‌سوی مدرنیسم سوق داد. با ورود این رسانه به خانه‌های روستایی، شکل هم‌نشینی‌ها نیز دگرگون شد؛ جای انسانِ روایت‌گر، آوازخوان و نقال را تصویر و صدای تلویزیون گرفت، و شب‌نشینی‌های خانوادگی که زمانی محمل گفت‌وگو و مشورت بودند، جای خود را به تماشای جمعی داده‌لند. در خاطرات شفاهی مردم گیلان، نخستین برخوردها با تلویزیون با احساسی از شگفتی و ذوق همراه است. اسماعیل یکتایی از تجربه‌ی خرید نخستین تلویزیون خانواده‌اش در اوایل دهه‌ی پنجاه چنین می‌گوید: «یک روز صبح با صدای همسایه‌ها از خواب پریدم. خودم را به ایوان رساندم، دیدم حیاط از جمعیت پر است. همه درباره‌ی جعبه‌ای که روی پله‌ها بود حرف می‌زدند. فکر کردم کمد است! هرکس چیزی می‌گفت تا اینکه برادرم گفت: اسماعیل! بابا تلویزیون خریده! آن‌قدر ذوق کرده بودم که دلم می‌خواست کسی زودتر آن را روشن کند تا ببینم چی نشان می‌دهد... پیش‌تر فقط در خانه‌ی دلشاد، یکی از همسایه‌ها، تلویزیون دیده بودم؛ او اولین کسی بود که در محله‌ی ما تلویزیون خرید» (مصیب‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۹). در کتاب‌های خاک‌داغ (موسوی‌زاده، ۱۳۹۳: ۳۱) و جواب سرهنگ یک کلمه بود، نه! (رجایی، ۱۳۹۳: ۴۹-۵۰) نیز به شور و شوق ناشی از خرید تلویزیون اشاره شده است؛ زمانی که هنوز برق به بسیاری از روستاها نرسیده بود و مردم برای روشن کردن دستگاه از باتری خودرو استفاده می‌کردند. در کتاب ششمین روز سرگردانی نیز آمده

است: «در روستای ما، قهوه‌خانه‌ی یوسفعلی اکبرپور تلویزیون داشت، اما او به هیچ‌وجه اجازه نمی‌داد بچه‌ها وارد قهوه‌خانه شوند. می‌گفت در تلویزیون ترلنه‌هایی از خوانندگان زن پخش می‌شود که نباید ببینیم. با این حال، مردهای روستا هر غروب آنجا جمع می‌شدند و تا نیمه‌شب می‌ماندند! وقتی کلاس چهارم بودم، یک روز پنهانی رفتم تا نگاهی بیندازم. برای اینکه صاحب‌قهوه‌خانه متوجه نشود، گفتم: نون و لویا می‌خوام. معلوم بود از من خوشش نیامده... گفت: میارم، ولی زود غذا رو بخور و برو! من تا آن روز تلویزیون ندیده بودم، پس هر قاشق نون و لویا را پنج دقیقه طول می‌دادم تا بیشتر تماشا کنم و ببینم بزرگ‌ترها چه چیزی می‌بینند که ما از آن محرومیم» (احمدپور، ۱۳۹۵: ۳۸).

باگذشت زمان و تنوع روزافزون رسانه‌ها، تأثیر تحول‌آفرین تلویزیون تا حدودی کاهش یافته است. امروزه، ابزارهایی همچون تلفن همراه و رسانه‌های دیجیتال، سهم چشم‌گیری در انتقال پیام و تأثیرگذاری فرهنگی یافته‌اند و جایگاه انحصاری تلویزیون را تا حد زیادی کاسته‌اند. در کنار تلویزیون، خودرو نیز از پلیده‌هایی بود که برای مردم روستاها جلوه‌ای شگفت داشت. در کتاب *روزگار حبیب* به تجربه‌ی نخستین سفر با خودرو در دهه‌ی سی چنین اشاره شده است: «وقتی هنوز محصل دبستان بودم، همراه خانواده به منزل یکی از بستگانمان به نام صدری در صومعه‌سرا رفتیم. ماشین ما پابدا بود و من با هیجان بسیار سوار شدم، اما هنوز چند دقیقه نگذشته بود که به‌شدت حالت تهوع گرفتم! بعد از آن دیگر تمایلی به تجربه‌ی دوباره‌اش نداشتم» (اخباری، ۱۳۹۵: ۱۷). علی حاج‌علی‌عسکری (پرحلم، ۱۳۸۴: ۲۱) و محمد فارسی (سلحشوری‌مهر، ۱۴۰۱: ۳۹) نیز در خاطرات خود از جذابیت این پدیده برای مردم آن دوران سخن گفته‌اند.

از دیگر جلوه‌های تمدن جدید، سینما بود که پیش از رادیو و تلویزیون در زندگی مردم گیلان حضور یافت. گرچه سینما تنها در شهرها فعالیت داشت، بسیاری از روستاییان در صورت تمکن مالی، فراغت خود را با تماشای فیلم در سالن‌های شهر پر می‌کردند. در کتاب *خدا حافظ چارلی*، تجربه‌ی یک کودک از نخستین مواجهه با سینما در دهه‌ی بیست چنین روایت شده است: «تابستانی که کلاس اول را قبول شده بودم، بیمار شدم. پدرم عصر مرا به مطب دکتر شبان برد. مطب شلوغ بود و وقتی نوبت می‌گرفت، من از پله‌ها بالا رفتم. از تراس طبقه‌ی بالا چشمم به دیوار سفیدی افتاد که پرده‌ی نمایش سینما ایران بود. تا آن روز پرده‌ی سینما را ندیده بودم.

مبهوت حرکات بازیگران روی آن شدم و نمی‌توانستم نگاهم را از آن بگیرم» (سلحشوری مهر، ۱۳۹۳: ۳۱-۳۲).

فراوانی بازتاب مظاهر تمدنی جدید در تاریخ شفاهی مردم گیلان	
۱.	تلویزیون
۲.	سینما
۳.	رادیو
۴.	خودرو

در کمتر مجموعه‌ای از تاریخ شفاهی مردم گیلان در دوره پهلوی دوم بازتاب منفی در مواجهه با پدیده‌های جدید گزارش شده است. به نظر می‌رسد مردم دیدگاه مثبتی نسبت به پدیده‌های مدرن و صنعتی داشته و از آن‌ها استقبال می‌کردند.

۵. آیین‌ها و باورداشت‌ها

مردم روزگار گذشته فرهنگی پویا با آیین‌ها، آداب و باورداشت‌های ویژه‌ی خود داشتند؛ بخشی از این میراث در گذر زمان ثبت و مکتوب شده و بخشی دیگر در معرض فراموشی است. «روایت‌های شفاهی، روایت‌هایی در وجه نخست شخص‌لند و از رهگذر آن‌ها می‌توان دگرگونی‌های هر نسل را بازشناخت» (خلیلی، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

آیین‌ها و باورداشت‌ها، جایگاهی ویژه در زندگی مردم گیلان داشته و دارند. بسیاری از کسانی که خاطرات شفاهی‌شان از این خطه منتشر شده است، بخشی از این آیین‌ها را در کتاب‌های خود بازتاب داده‌اند؛ آیین‌هایی چون سوگواری‌های محرم، جشن نوروز، چهارشنبه‌سوری، رمضان، سیزده‌بدر، لافندبازی و دیگر رسوم محلی. در میان آنها، آیین‌های محرم و نوروز بیش از سایرین در خاطرات نمود یافته‌اند.

کودکان و نوجوانانی که در روستاهای گیلان می‌زیستند، محرم‌هایی پرشور را تجربه می‌کردند. در کتاب قدم زدن روی شب آمده است: «محرم‌ها ما بچه‌ها فقط منتظر بودیم تا مرثیه‌خوان‌ها برنامه‌شان تمام شود و نذری‌ها را بیاورند. با آن‌که محرم ماه حزن و اندوه است، در دل خود شور و شوقی هم دارد و این شور در ما بچه‌ها آشکارتر بود. غذاها را در سینی‌های

بزرگ می‌آوردند؛ هر سینی غذایی متفاوت داشت. ما بچه‌ها سینی‌ها را دنبال می‌کردیم تا ببینیم کدام یک مرغ دارد یا فسنجان، تا همان‌جا بنشینیم. تقریباً هر شب نوبت چند خانوار بود که غذا بپزند و به مسجد بفرستند» (یحیایی، ۱۳۹۲: ۲۷).

این آیین هنوز در برخی روستاهای گیلان پابرجاست، هرچند نه با شور و گستردگی گذشته. امروزه، خانواده‌ها بیشتر هزینه‌ی نذری را به خادمان مسجد می‌سپارند تا پخت‌وپز در خود مسجد انجام شود و در پایان مراسم عزاداری از سوگواران پذیرایی گردد. در کتاب پی‌دلیو نیز روایت‌هایی ماندگار از آیین‌های محرم آمده است. احمدپور می‌نویسد: «روز نخست محرم، الواری بلند به ارتفاع چهار تا پنج متر را در میدان محل علم می‌کردند و بر سر آن پرچمی سرخ می‌بستند. از آن روز تا پایان دهه‌ی اول، هر کس نذری داشت، دخیل سبزی به تن آن علم می‌بست. تمام ده روز، سینه‌زنی، نوحه‌خوانی و سایر آیین‌ها پیرامون همان علم برگزار می‌شد و روز عاشورا هر روستا علم خود را برمی‌داشت و همراه دسته‌ی عزاداری‌اش به‌سوی امامزاده حمزه حرکت می‌کرد» (احمدپور، ۱۳۹۷: ۱۴).

از دیگر آیین‌های کهن و ریشه‌دار گیلان، تعزیه است؛ نمایشی مذهبی که بازآفرینی واقعیه‌ی کربلا را در روزهای تاسوعا و عاشورا به تصویر می‌کشد. این آیین به‌ویژه در ماه‌های محرم و صفر در شهرها و روستاهای گیلان برگزار می‌شد. در کتاب *ایستاده در زمان* درباره‌ی تعزیه در دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی آمده است: «در انزلی، تعزیه‌ی پیل‌علی‌باغ شهرت فراوانی داشت و جمع زیادی از مردم برای تماشای آن از شهر به محله‌ی ما می‌آمدند. ما که در پیرعلی‌باغ بودیم، شب‌های دهه‌ی نخست محرم، مادر با لباس‌های سبز و نازک مخصوص، ما را به عزاداری می‌برد. از همان سال‌ها، وقتی تعزیه‌خوان‌ها واقعیه‌ی کربلا را روایت می‌کردند، میانم با حضرت ابوالفضل علیه‌السلام پیوندی عاطفی شکل گرفت... همیشه می‌پنداشتم که او بازوی خدا بر زمین است و تنها یار و مددکار حقیقی» (فیاضی، ۱۳۹۸: ۲۰-۲۱).

امروزه، آئین‌های محرم همچنان در بسیاری از روستاهای گیلان زنده‌اند. در پایان مراسم‌های عزاداری، همچون گذشته از عزاداران با شام پذیرایی می‌شود؛ به‌قول گیلانی‌ها، *مولیان مسجد* خود را موظف می‌دانند متناسب با توان مالی خویش، غذاهایی را که بانوان از پیش در خانه آماده کرده‌اند به مسجد آورند و میان مردم پخش کنند. تعزیه نیز، هرچند کم‌رنگ‌تر از گذشته، هنوز در نواحی مختلف گیلان برگزار می‌شود و علاقه‌مندان خود را دارد.

پس از آیین‌های سوگواری، نوروز در جایگاه یکی از کهن‌ترین و نشاط‌انگیزترین آیین‌های ایرانی، در خاطرات شفاهی مردم گیلان بازتاب فراوان یافته است. نوروز، با ریشه‌ای عمیق در تاریخ باستانی ایران و پیوندی نزدیک با طبیعت، اقتصاد و فرهنگ معیشتی گیلان، نزد مردم این خطه همواره ارجمند بوده است. از آیین‌های نوروزی رایج می‌توان به چهارشنبه‌سوری، نوروزی‌خوانی، گستردن سفره‌ی هفت‌سین، عیدی‌دادن و سیزده‌بدر اشاره کرد. در کتاب می‌مانیم و خاطره می‌شویم که به رخدادهای دهه‌ی پنجاه خورشیدی می‌پردازد، چنین آمده است: «پدرم پیش از آغاز سال نو، همیشه برای ما لباس تازه می‌خرید. در خانه یک رادیو داشتیم و هنگام تحویل سال، پای رادیو می‌نشستیم تا با شنیدن پیام آغاز سال، سال نو را خوش‌قدم کنیم. مادرم همیشه به ما عیدی پول می‌داد. در محل ما تنها هفت خانوار زندگی می‌کردند؛ صبح عید، با بچه‌های دیگر به خننه‌ها سر می‌زدیم و از زن صاحب‌خننه عیدی می‌گرفتیم. عمویم از همه دست و دل‌بازتر بود و پنج‌ریالی می‌داد، دیگران شیرینی یا تخم‌مرغ. اما مادرم به هر کودکی که عیددیدنی به خانه‌مان می‌آمد، پول عیدی می‌داد» (علی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۴).

گیلان، به سبب آن‌که پر بارش‌ترین استان ایران است، کمتر با کمبود آب روبه‌رو بوده است. از این رو، برخلاف بسیاری از مناطق کشور که آیین باران‌خواهی در آن‌ها رواج دارد، در گیلان بیشتر با آیین آفتاب‌خواهی مواجهیم؛ آیینی که هنگام بارش‌های پی‌درپی و مداوم برگزار می‌شود. تنها در معدود سال‌هایی که خشکسالی پدید آمده، مردم به آیین باران‌خواهی پناه برده‌اند. در کتاب *از سوباتان تا رمادیه*، درباره‌ی این آیین چنین آمده است: «سال پنجاه و پنج خشکسالی شد و همه‌ی مزارع سوخت و حتی علف نیز کمیاب گشت ... مردم در مسجد محل گرد آمدند، نماز جماعت خواندند و دعا کردند تا خداوند بار دیگر باران را نازل کند ... نزدیک ظهر بود که خبر رسید سادات قصد دارند عَلم مسجد را به دریا بزنند. بیشتر اهالی در اوتار محله گرد آمدند ... پیش از آن‌که میراسلام و سیدرحیم علم را به آب بزنند، زیر لب دعا‌هایی خواندند ... سپس علم را به دریا زدند و گفتند: «ای خدای بزرگ، به حرمت این علم که نشانی از قیام مولا حسین است، باران را بر مزارع ما نازل کن تا از بی‌آبی نابود نشوند.» (حسین‌پور، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۵).

از دیگر آیین‌هایی که در گذشته با دقت و ظرافت فراوان اجرا می‌شد، آداب زیارت است، به‌ویژه زیارت بارگاه امام رضا علیه‌السلام. در این سنت که مشارکت اجتماعی گسترده‌ای در روستاها داشت، اهالی پیش از سفر و پس از بازگشت زائران در آیین‌های خاصی شرکت

می‌کردند. پیش از سفر، مردم به دیدار زائر می‌رفتند و مبلغی پول به عنوان نذر در اختیار او می‌گذاشتند تا به ضریح بپردازد و برای آنان دعا کند؛ پس از بازگشت نیز او را گرامی می‌داشتند، هدیه‌ای می‌دادند و با وی دیده‌بوسی می‌کردند تا به تعبیر مردم، «بوی امام» را استشمام کنند. در کتاب عشق شیرین، خاطرات قاسم زیبایی‌پور درباره‌ی زیارت مشهد در دهه‌ی چهل چنین روایت شده است: «تقریباً پنج‌ساله بودم که [پدرم] ما را با هیئتی از دهات خودمان برد مشهد، زیارت امام رضا علیه‌السلام. رسم بود که اگر کسی قصد سفر به مشهد داشت، چاووش‌خوان به خانه‌ی او می‌آمد و چاووشی می‌خواند. پیش از سفر، ولیمه هم می‌دادند... در سفرهایی که هیئتی حرکت می‌کرد، چاووش‌خوان همراه آنان بود؛ هزینه‌ی سفرش را دیگر اعضای هیئت می‌پرداختند و او در طول مسیر برایشان زیارت‌نامه و مناجات می‌خواند» (فیاضی، ۱۳۹۸: ۱۶-۱۷). در کتاب پای درخت گردو نیز، که رویدادهای دهه‌ی بیست شمس‌ی را گزارش می‌کند، آمده است: «یک روز صبح پس از خواندن نماز، چاووشی‌خوان‌ها آمدند و در حیاط خانه آواز سر دادند:

خدا نصیب کند هرکه آرزو دارد / ببیند آن‌که ز خون شاه دین وضو دارد

آقا آقا آقا / برادران و عزیزان ز من خداحافظ / مصمم سفرم، جملگی خداحافظ

آقا آقا آقا / مصمم سفرم، جملگی حلال کنید / تو را به جان حسین و حسن دعا کنید / آقا آقا

آقا ...

قرار بود برویم مشهد... مردم چون دانستند ما زائر هستیم، گریه کردند، ما را بوسیدند و التماس کردند در مشهد آنان را یاد کنیم.» (گلگلی، صدیقه، ۱۴۰۳: ۱۹).

این آیین دیرینه، که در بیشتر شهرها و روستاهای گیلان رواج داشت، امروزه به سبب سهولت دسترسی به حرم امام رضا علیه‌السلام و سایر امامان، تا حد زیادی از رونق افتاده است.

با وجود این، گرچه بسیاری از آیین‌ها و باورداشته‌ها در گذر زمان کم‌رنگ یا فراموش شده‌اند، ثبت و ضبط آن‌ها ضرورتی فرهنگی و اجتماعی دارد؛ زیرا موجب می‌شود نسل‌های آینده پیوند خود را با میراث معنوی و فرهنگی خویش حفظ کنند. به تعبیر محجوب: «در هر جامعه ضرورتی اجتماعی وجود دارد که سبب می‌شود فرهنگ عوام، با وجود پیشرفت چشمگیر فرهنگ رسمی، همچنان پایدار بماند؛ اما ممکن است فردا این ضرورت کاهش یابد و برخی رشته‌های این فرهنگ رو به زوال نهند. از همین رو، گردآوری و ثبت نمودهای فرهنگ عوام

امری حیاتی است.» (محبوب، ۱۳۸۲: ۴۱-۴۲). انتقال این آیین‌ها و باورها، ضامن پایداری هویت فرهنگی نسل‌های آینده و عاملی است برای آن‌که انسان ایرانی امروز و فردا، در جهان متغیر و پرچالش مدرن، از منظر هویتی دچار بحران نشود.

نتیجه‌گیری

در یک سده اخیر، پیشرفت‌های پی‌درپی جوامع بشری موجب تغییرات اساسی در شیوه زندگی مردم شد؛ به گونه‌ای که بسیاری از سبک‌های زندگی گذشته، به‌ویژه در مناطق روستایی، به فراموشی سپرده شد و مدل‌های جدید جایگزین آن‌ها گشت. در این میان، تاریخ شفاهی به عنوان یک ابزار نوین، نقشی ارزشمند در ثبت و ضبط زندگی سنتی، آیین‌ها و آداب و رسوم ایفا می‌کند و به حفظ و انتقال این گنجینه فرهنگی به نسل‌های آینده یاری می‌رساند. در گیلان، اگرچه عمده بهره‌برداری از تاریخ شفاهی برای ثبت وقایع انقلاب اسلامی و جنگ صورت گرفته است، اما در میان گزارش‌های مربوط به شخصیت‌ها، نکاتی ارزشمند درباره فرهنگ، سنت‌ها و کنش‌های مردم در سده گذشته برجای مانده است که امروزه در سایه چیرگی زندگی مدرن و شهری، برخی از آن‌ها رو به فراموشی نهاده‌اند. مباحثی چون شیوه‌های تحصیل و علم‌آموزی، شیوه‌های درمان، زندگی کوچ‌نشینی، رویارویی با پدیده‌های مدرن، و آیین‌ها و باورداشت‌ها، در برخی گزارش‌ها بازتاب یافته و می‌تواند زمینه‌ساز سامانه‌ای مناسب برای بررسی تحول زندگی مردم باشد.

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که روستاییان گیلان، با تکیه بر فرهنگ خاص سرزمینشان، نسبت به پدیده‌های نوین، به‌ویژه در دوره پهلوی دوم، واکنشی رضایت‌مندانه و استقبال‌جویانه نشان دادند. در این دوره، استفاده از مدارس جدید رونق یافت و جایگزین مکتب‌خانه‌ها شد؛ درمانگاه‌ها در برخی روستاها تأسیس شدند و شیوه‌های سنتی درمان از میان رفتند. رادیو و تلویزیون به خلنه‌ها راه یافت و خودرو به حمل‌ونقل روستایی وارد شد. این حضور مولفه‌های زندگی مدرن سبب شد آیین‌ها و باورداشت‌های روستایی نیز دستخوش تغییر شده و به سمت کمرنگ شدن پیش روند. با این وجود، مردم گیلان در فرایند گذار از سنت به مدرنیته (به‌ویژه در دوره پهلوی دوم)، گام‌به‌گام از امکانات علمی موجود برای علم‌آموزی، بهداشت، درمان، سرگرمی و کسب‌وکار بهره بردند و در پذیرش پدیده‌های جدید، مقاومت

اندکی از خود نشان دادند. در نتیجه، با افزایش آگاهی و شناخت مجهولات گذشته، پدیده‌های خرافی و باورداشت‌های غلط اغلب رنگ باختند. از طرفی، برخی آیین‌ها که ریشه در اعتقادات ملی و مذهبی داشتند و با نگرش علمی مغایرتی نداشتند، در میان مردم باقی ماندند. این امر سبب شد در زندگی روستاییان گیلان، آمیزه‌ای از سنت و مدرنیسم شکل گیرد. این حرکت تدریجی از سنت به مدرنیته، به کاهش گسست نسلی در روستاها کمک کرد و بخشی از هویت گذشته را حفظ نمود.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- احمدپور، شهاب، (۱۳۹۷)، پی.دبلیو، تهران: سوره مهر.
- افشاریان، نادر، (۱۳۹۶)، نگاهی به گیلان در دوره قاجار، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- اصلاح عربانی، ابراهیم، (۱۳۷۵)، کتاب گیلان، تهران: گروه پژوهشگران ایران.
- امینی، داود، (۱۳۹۰)، دفاع مقدس و شهدای محلی و منطقه‌ای با رویکرد تاریخ شفاهی، مجموعه مقالات تاریخ شفاهی دفاع مقدس، به کوشش غلامرضا عزیزی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی.
- برنجی، پیمان، (۱۳۹۵)، دوباره می‌نوازم، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- بشرا، محمد، (۱۳۸۹)، طب سنتی مردم گیلان، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- _____، (۱۳۹۹)، آیین‌ها و آداب سوگواری در گیلان، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- بلوک‌باشی، علی، (۱۳۸۹)، جامعه ایلی در ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ سوم.
- بینش برهمند، محمدرضا، (۱۳۹۶)، کتاب‌شناسی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در گیلان، رشت: سپیدرود.
- پاینده لنگرودی، محمود، (۱۳۹۸)، آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- پوراحمد جکتاجی، محمدتقی، (۱۳۸۷)، فرهنگ عامیانه زیارتگاه‌های گیلان، رشت: نشر فرهنگ ایلیا. پویان، ناصر، (۱۳۷۴)، بهداشت و درمان در گیلان، کتاب گیلان،

- جلد ۳، به سرپرستی ابراهیم اصلاح عربانی، تهران: گروه پژوهشگران ایران.
- حسین پور، امیر، (۱۳۹۲)، *از سویاتان تا رمادیه*، تهران: سوره مهر.
 - خدابنده، حمیرا، (۱۴۰۰)، *سی در، پژوهشی در آیین ها و باورداشت های مردم رودبار*، رشت: انتشارات سپیدرود.
 - خلیلی، نسیم، (۱۳۸۸)، «نقش تاریخ شفاهی در تاریخ نگاری»، *مجموعه مقالات نخستین همایش تاریخ شفاهی ایران*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، صص ۱۹۱-۲۰۴.
 - خمami زاده، جعفر، (۱۳۸۴)، *تاریخچه آموزش و پرورش در گیلان از اواخر دوره قاجاریه تا امروز*، تهران: نشر سنا.
 - درکتانین، غلامرضا، (۱۳۹۴)، «مشکلات و تنگناهای مصاحبه گر در تهیه تاریخ شفاهی»، *مجموعه مقالات مصاحبه در تاریخ شفاهی*، تهران: سوره مهر، چاپ دوم.
 - دوستدار، مرضیه، (۱۳۹۳)، *یک سطل آب برای جهنم*، تهران: سوره مهر.
 - رایینو، لویی، (۱۳۵۷)، *ولایات دارالمرز ایران: گیلان*، ترجمه جعفر خمami زاده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 - رنجبر، محمود، (۱۳۹۵)، *مجموعه مقالات همایش ملی ادبیات پایداری*، تهران: صریر.
 - ریشه، گی، (۱۴۰۱)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه: منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
 - سرنا، کارلا، (۱۳۶۳)، *مردم ایران و گشت و گذار (سفرنامه کارلا سرنا)*، ترجمه غلامرضا سامعی، تهران: انتشارات نو.
 - سرهنگی، مرتضی، (۱۳۹۷)، *ادبیات اردوگاهی*، پویه پایداری، به اهتمام علی رضا کمری، تهران: سوره مهر.
 - سعیدی، معصومه، (۱۴۰۴)، *گهواره جنبان*، رشت: انتشارات مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه قدس گیلان.
 - سلحشوری مهر، کیوان، (۱۳۹۳)، *خدا حافظ چارلی*، تهران: سوره مهر.
 - عزیزی، غلامرضا، (۱۳۹۱)، *تاریخ شفاهی دفاع مقدس*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
 - علی زاده، محمد، (۱۳۹۲)، *آقا کلاه آهنیتو به من می دی؟*، تهران: سوره مهر.
 - ————، (۱۳۹۳)، *می مانیم و خاطره می شویم*، تهران: سوره مهر.

- _____ (۱۳۹۷)، تکریت با طعم پنج پنج، رشت: نکوآفرین.
- فیاضی، میرعمادالدین، (۱۳۹۴)، بازگشت به نقطه رهایی، تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۹۸)، عشق شیرین، رشت: نکوآفرین.
- گلگلی، صدیقه، (۱۴۰۳)، پای درخت گردو، رشت: نکوآفرین.
- کلاویخو، گونزالس دی، (۱۳۶۶)، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی فرهنگی.
- کمری، علی رضا، (۱۳۸۰)، نام‌آورد، تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۹۴)، پرسمان یاد، تهران: صریر.
- _____ (۱۳۹۷)، پویه پایدار، تهران: سوره مهر.
- محبوب، محمدجعفر، (۱۳۸۲)، ادبیات عامیانه ایران، مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
- مصیب‌زاده، مصطفی، (۱۳۹۴)، رقص روی یک پا، تهران: سوره مهر.
- موسوی‌زاده، سیدشهاب، (۱۳۹۳)، خاک داغ، تهران: سوره مهر.
- نورایی، مرتضی؛ ابوالحسنی ترقی، مهدی، (۱۳۹۴)، تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- نواییان، میثم، فریدمجتهدی، نیما و قاسمی و سمنه جانی، ابوطالب، (۱۳۹۸)، گالش‌ها، رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- هاشمیان سیگارودی، سیده‌نسا، (۱۳۹۲)، حسن تی‌شی، تهران: انتشارات سوره مهر.
- یحیایی، محمد، (۱۳۹۲)، قدم‌زدن روی شب، تهران: سوره مهر.
- یوسفدهی، هومن، (۱۳۸۹)، گیلان در انقلاب مشروطه، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.

مقالات

- امینی، عباس؛ زیدی، زهرا، (۱۳۹۴)، «تاثیرات فرهنگی گردشگری در مناطق روستایی از دید جامعه محلی»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال ۳۰، شماره ۱۱۷، صص ۳۲-۱۳.
- اولیایی طبایی، سیده اکرم، (۱۴۰۰)، «تاریخ شفاهی بافت قالی روستایی و عشایری

- استان اصفهان»، فصلنامه فردوسی، دوره دوم، شماره ۳، صص ۲۵-۱۰.
- پناهی، عباس؛ رحمانی نژاد، فرشته، (۱۳۹۹)، «تأثیر باورهای عامیانه بر گسترش بیماری‌ها در گیلان عصر قاجار»، مجله طب سنتی/اسلام و ایران، شماره ۲، جلد ۱۱.
 - پناهی، عباس؛ قنبری، مهشید، (۱۳۹۹)، «تأثیر عوامل جغرافیایی بر شیوع بیماری‌های فراگیر در گیلان عصر قاجار از نگاه سیاحان اروپایی»، اخلاق و تاریخ پزشکی، جلد ۱۳، صص ۶۳-۴۷.
 - پناهی، عباس؛ رحمانی نژاد، فرشته، (۱۳۹۹)، «تأثیر باورهای عامیانه بر گسترش بیماری‌ها در گیلان عصر قاجار»، مجله طب سنتی/اسلام و ایران، شماره ۲، جلد ۱۱، صص ۱۹۴-۱۸۳.
 - قلی‌پور، آرین، روشندل اربطانی، طاهر، (۱۳۸۵)، «نهادهای رسانه‌ای توسعه‌محور، محور توسعه روستایی، بررسی پو تبیین ارتباط بین سازگاری برنامه‌های تلویزیونی شبکه استانی و توسعه روستایی در اردبیل» فصلنامه روستا و توسعه، سال ۹، شماره ۴، صص ۱۷۶-۱۳۷.